



تحلیل گفتمان شهر مدرن؛ تولد کالبد شهر مدرن و بازنمایی زاغه‌نشینی

دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۱/۰۲

پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۳/۰۷

صفحات: ۵۸-۳۷

احمد زنگانه؛ هیئت علمی گروه جغرافیای انسانی، دانشکده علوم جغرافیایی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
 محمد سلیمانی؛ دانشیار گروه جغرافیای انسانی، دانشکده علوم جغرافیایی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
 موسی کمانرودی؛ استادیار گروه جغرافیای انسانی، دانشکده علوم جغرافیایی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.
 عماد مزرعاوی؛ دکتری گروه جغرافیای انسانی، دانشکده علوم جغرافیایی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

چکیده

معمولاً پدیده‌هایی مانند زاغه‌نشینی، حاشیه‌نشینی و اسکان غیررسمی، به‌عنوان ضایعه و معضل شهر مدرن تلقی می‌شوند که نقش بازدارنده پیشرفت و توسعه شهرها را ایفا می‌کنند. در صورتی که مطابق خوانشی پساساختارگرایانه، پدیده‌های مذکور نه تنها عامل بازدارنده توسعه شهر مدرن ایرانی نمی‌باشند، بلکه، شهر مدرن از رهگذر وجود چنین فضاهایی تولید و برساخت گردید. تحقیق حال حاضر با نگرش پساساختارگرایی و بر مبنای اندیشه میشل فوکو در پی ارائه خوانشی تبارشناسانه از نحوه تولد شهر مدرن ایرانی می‌باشد. پیش‌فرض اساسی چنین خوانشی این است که شهر مدرن، آن‌چنان‌که پنداشته می‌شود پدیده‌ای ازلی و ذاتی نیست بلکه، شهر مدرن آینه‌ای تمام‌قد از دال‌های زاغه‌نشینی، حاشیه‌نشینی، اسکان غیررسمی و... می‌باشد. به سخنی، در گفتمان مدرنیته، شهر به فضایی اطلاق می‌شود که زاغه، حاشیه، اسکان غیررسمی و... نباشد. زیرا همه عناصر و مقوله‌های شهری به شکل تاریخی و اجتماعی در برابر "دیگر-ان" برساخت می‌شوند و معانی‌شان در گفتمان‌های متفاوت صورت‌بندی گردید. در این بین از نظریه صورت‌بندی گفتمان میشل فوکو برای ردیابی و شناسایی نحوه صورت‌بندی گفتمان شهر مدرن در ایران - به‌عنوان روش تحقیق - استفاده شده است. نتایج حاکی از آن است که؛ دال شهر مدرن در ایران در شرایط گفتمانی خاصی امکان حضور یافت، و هویت شهر، بر اساس وجود "دیگری" امکان‌پذیر شد و برساخته گردید. داستان و فرایند "شدن" شهر مدرن در ایران به گونه‌ای رقم خورد که، در مرحله اول بر "کالبد فیزیکی" به‌عنوان "دال مرکزی" تکیه زده، و "دیگری" خود را تحت عناوین متفاوتی نظیر: زاغه‌نشینی، کپرنشینی و اتاق‌نشینی و... بازنمایی و سرکوب نمود.

واژه‌های

کلیدی:

گفتمان شهر
 مدرن،
 تبارشناسی،
 دیگری سازی،
 زاغه‌نشینی،
 حاشیه‌نشینی.



از اوایل قرن چهاردهم شمسی، مدرنیته با ظهور فضاهای جدید در ایران همزاد بود. فضاهایی که عمدتاً در شهرها متولد شده، و شهر را به عنوان محل استقرار و لنگرگاه مدرنیته برگزید. از آن پس شهر به عنوان صحنه تجلی و میدان نمایش مدرنیته ایفای نقش نمود. بدین گونه، شهری شدن مرادف و معرف مدرن بودن درک و تجربه گردید. این تحولات فضایی اما، هم نیاز به معرفی داشتند و هم توجیه؛ لذا از یک سو شهر به عنوان ویرترین، مدرنیته را معرفی و بازنمایی نمود؛ از دیگر سو نهادهای مدرن، وجود چنین فضا‌مندی‌هایی را به عنوان حقیقت شهر، بدیهی و طبیعی جلوه داده‌اند. بنابراین شناختی که از شهر حاصل شد، بر ساختی است که نهادهای مدرن خلق کرده و به عنوان حقیقت مسلم به اذهان تحمیل گردید.

عموماً شناختی که ما از شهر داریم معیوب، ناقص و مبهم می‌باشد زیرا بر پایه پیش‌انگاره‌هایی شکل گرفته است که هیچ‌وقت صحت و سقم آن‌ها به محک گذاشته نشده‌اند. به عنوان مثال گزاره‌هایی مانند: دانش امری فرا ارزشی، تکاملی، حقیقت‌جو است، که موجب گردید هر آنچه دانش درباره شهر ارائه کند به مثابه حقیقتی مطلق، امری مسلم، غیرجانبدارانه و... تلقی شود. این گونه نگرش به دانش، وجه غالب تحقیقات صورت گرفته در باب شهر است. تحقیقاتی که موجب شکل‌گیری لایه ضخیمی از معرفت شده‌اند که باید به شدت بدان‌ها مشکوک شد و آن‌ها را واکاوی نمود.

تاکنون رویکردهای مختلفی برای شهرشناسی به کار گرفته شده است. اغلب مطالعات موجود در ایران بنا به سنت پوزیتیویستی انجام گرفته است. که با پیش‌فرض‌های فراتاریخی و فرا فرهنگی بودن شهر، وارد میدان تحقیق می‌شوند. این بدان معنی است که ماهیت اکنون شهر برای محقق، یک امر مسلم، پذیرفته شده و بدیهی فرض شده است. لذا نتایج چنین تحقیقاتی، شناختی را عرضه می‌کند که از قبل - نزد افراد - به عنوان یک امر مسلم و پذیرفته شده است و کل تحقیق عبارت خواهد بود از تلاشی برای اثبات ایده‌ای که میل داریم صحت آن ثابت شود.

در این بین رویکرد تبارشناسی، به عنوان نگاشتن تاریخ حال حاضر پدیده مورد مطالعه، می‌تواند رویکرد مناسبی جهت نگاشت تاریخ شهر مدرن در ایران باشد. تبارشناسی، مدعی است که یک پدیده، همواره به شکلی که در حال حاضر می‌نماید، نبوده است و بلکه نتیجه تحولات و چرخش‌های عوامل متعددی در درون گفتمان خاصی می‌باشد. در این مقاله بنا به پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی و شناخت‌شناختی رویکرد تبارشناسی، شهر مدرن در ایران به مثابه حقیقتی نوپدید، محصول شرایط گفتمانی خاصی تلقی شده است.

در نظریه گفتمان، اشیاء و پدیده‌ها تنها از طریق گفتمان معنادار می‌شوند؛ و بنا به معنای تحمیل شده از سوی گفتمان، تجربه می‌شوند. گفتمان‌ها به واقعیت‌ها معنا می‌دهند و جهان اجتماعی - فضایی که ما به عنوان "شهر" می‌شناسیم، نیز با گذر از فیلتر گفتمان‌ها "برساخته" شده و "معنا" یافته است. بنا به دیدگاه فوکو، خارج از گفتمان چیزی موجود نیست، و هر آنچه برای ما به عنوان ابژه شناخته می‌شود، به واسطه گفتمان تولید، معرفی و بازنمایی می‌گردد. در این مطالعه نیز، شهر مدرن به مثابه پدیده‌ای اجتماعی، محصولی گفتمانی تلقی می‌شود.

برای یافتن نطفه انعقاد شهر مدرن، باید داستان ظهور "دیگری" شهر مدرن را نگاشت. بدین گونه، این تحقیق در تلاش یافتن "درجه صفر شهر مدرن" در اعماق تاریخ می‌باشد، یعنی زمانی که تجربه انسان از شهر یکدست و نامتمایز بود؛ زمانی

که میان انواع فضاهای شهر، مرزبندی‌های کالبدی، اجتماعی، فردی و حقوقی وجود نداشت، و شهر تا آن زمان به فضاهای مطلوب و نامطلوب تفکیک نشده بود. باید به دنبال لحظه‌ای باشیم که بلای طرد گفتمان مدرن، با نهادها و دانش‌های خودساخته، هنوز کالبد و جامعه شهر را به دام نیانداخته بود.

بنابراین هدف اصلی این تحقیق به چالش کشیدن و ساختارشکنی دو پیش‌فرض حاکم درباره شهر در ایران است؛ اول: ساختارشکنی باور و اندیشه‌ای که شهر حال حاضر را نتیجه انباشت دانش و پیشرفت می‌داند؛ و دوم: ساختارشکنی اندیشه‌ای که فرض می‌کند شهر اصول ثابت و معنای مشخصی دارد. برای رسیدن به چنین شناختی، سؤالاتی این چنین مطرح‌اند: تحول شهر سنتی به شهر مدرن چگونه اتفاق افتاد؟ چه روابط گفتمانی در تحول شهر تأثیرگذار بودند؟ تولد شهر مدرن در ایران چگونه درک و تجربه گردید؟ گفتمان شهر مدرن در برابر چه "دیگری" برساخته شد؟ به سخنی، چگونه شهر مدرن به واسطه طرد "دیگران" برساخت گردید؟

۱- چارچوب مفهومی: صورت‌بندی گفتمان؛ نظارت، غیریت‌سازی و طرد

۱-۱- گفتمان و تولید حقیقت

در صورت‌بندی گفتمان شهر -مدرن-، دو امر گفتمانی و غیر گفتمانی دخیل‌اند؛ امور گفتمانی غالباً با "زبان" در رابطه مستقیم است، و امور غیر گفتمانی به صورت "دانش/قدرت" -از نوع انضباط-، در خلق ابژه و سوژه ظاهر می‌شوند. در نتیجه روابط و مناسبات پیچیده گفتمان، فضاهای مقبول و نامقبول خلق می‌شوند؛ این که چه چیزی رنگ حقیقت به خود می‌گیرد و به عنوان هنجار، مقبول همگان واقع می‌شود، و چه چیزی به عنوان ناهنجار تلقی می‌شود، برساخته‌های گفتمانی بیش نیستند؛ و بدین گونه در تئاتر زندگی، جغرافیاهای هنجار و ناهنجار با کارگردانی گفتمان، نقش حقیقت را ایفا می‌کنند؛ الگو و نظم هندسی فضا، نمونه‌ای از بازی‌های حقیقت می‌باشد که به ما القاء شده، و ما به عنوان تماشاچی، آن را ارج می‌نهیم.

میشل فوکو گفتمان را این گونه بیان تعریف می‌کند: گفتمان، گاهی برای اشاره به قلمروی عمومی گزاره‌ها(همه کلام‌هایی که برای حصول معنایی بین می‌شود)، گاهی به عنوان فردیت‌پذیری از گزاره‌ها(کلام‌هایی که دسته‌بندی می‌کند، مانند: گفتمان زنانگی، یا گفتمان نژادپرستی) و گاهی هم به عنوان روالی منظم و قانونمند که تبیین‌کننده‌ی شماری از گزاره‌ها(قانون‌ها یا ساختارهای نانوشته‌ای که کلام‌ها و گزاره‌های خاصی را پدید می‌آورند) است(فوکو؛ ۱۳۹۲؛ ۹۲). نزد فوکو، گفتمان به گونه‌ای تعریف می‌شود که نه تنها زبان را تحت کنترل خود دارد، بلکه کل ذهنیت سوژه را شکل می‌دهد. و معیارهای درست و خطا و شیوه‌های فهم جهان را نیز گفتمان تعیین می‌کند. بدین ترتیب یک گفتمان علاوه بر این که معانی ضمنی کلام را در بردارد، به طور وسیع‌تر به کل گفتارها، اعمال و رویدادهایی که یک زمینه یا یک موضوع را تشکیل می‌دهند، اطلاق می‌شود. به نظر درک گریگوری؛ گفتمان همه روش‌هایی که به واسطه آن‌ها ما با همدیگر ارتباط برقرار می‌کنیم، و به شبکه وسیعی از علائم، نشانه‌ها و رفتارهایی که از طریق آن‌ها جهان خود را معنا می‌بخشیم را شامل می‌شود. بنابراین گفتمان صرفاً مجموعه‌ای از متون یا گفتارها را شامل نمی‌شود، بلکه، بعد کرداری و معرفتی را نیز شامل می‌شود. از دیگر سو؛ گفتمان چیزها را از قبل موجود در نظر نمی‌گیرد، بلکه آن‌ها را خلق می‌کند(Aitken&Valentina,2006: 509)

۱. فوکوس در کتاب اراده به دانستن، بیان می‌کند که گفتمان سکویالیت، شیوه‌هایی از تفکر و رفتار جنسی زنانه و مردانه را تحت عناوین: متعارف، شرعی، قانونی و طبیعی فراهم می‌کند، و شیوه‌هایی را با واژه‌هایی نظیر: مخالف، ناهنجار و نامشروع، منع و طرد می‌کند. شاید "بدن" یکی از بدیهی‌ترین ابژه‌های انسان مدرن بنماید، ولی فوکو در کتاب "سکسوالیت" به تفصیل نشان داد که بدن نیز، نتیجه روابط پیچیده‌ای از قدرت‌های گفتمانی می‌باشد؛ لذا تنها به واسطه تحلیل گفتمان است که هویت و معنای خاصی می‌یابد (فوکو؛ ۱۳۹۴). در رابطه با تحقیق حال حاضر نیز، "مدلول زاغه بیرون از گفتمان قرار ندارد و روابط آن با دال آن، مبتنی بر آگاهی یا فعالیت ذهنی نیست بلکه، به واسطه نوعی قدرت است که در- و بر- ساختمان و مسکن تجلی یافته است. گفتمان تعیین می‌کند چه چیزی شهر باشد؛ چه چیزهایی باید درباره شهر گفته شود، و هر آنچه را باید مسکوت بماند؛ و هر آنچه را باید درست و خطا پنداشته شود را تعریف و تحدید می‌کند."

۱-۲- گفتمان، دیگری و غیریت‌سازی

هر گفتمانی برای تثبیت گزاره‌های خود، به وجود "دیگری" وابسته است. به عقیده هوسرل "من" در یک رابطه بین الاذهانی با "دیگر" تعریف و تعیین می‌شود. هایدگر نیز بر این باور است که هیچ چیز از خود معنای ثابتی ندارد و در رابطه با دیگران و بر اساس بودن در جهان معنای خود را می‌یابد. به عبارتی بودن "ما" همواره منوط به بودن با دیگران است (سجویک؛ ۹۰: ۱۹۴). گفتمان نه تنها من را از خلال دیگری تعریف می‌کند و بلعکس، بلکه، برتری من بر دیگری را نیز بازنمایی به همراه دارد؛ برتری غرب بر شرق به واسطه گفتمان شرق‌شناسی (سعید)، برتری گفتار در برابر نوشتار (دریدا) و سلطه عقل بر جنون از خلال گفتمان دیوانگی (فوکو)، نمونه‌ای از این بازنمایی‌های گفتمانی است. مطالعه و مقابله با فرایند هویت بخشی و "برساخته کردن خود به قیمت طرد دیگران"، مسئله همیشه حاضر در زندگی علمی و عملی فوکو است، چنین مدعایی را وی در سخنرانی سال ۱۳۸۲ در دانشگاه ورمونت (ایالات متحده آمریکا) این گونه بیان می‌کند:

"به اختصار بگویم از طریق مطالعه دیوانگی و روان‌پزشکی، مطالعه جرم و مجازات تلاش کردم نشان دهم چگونه با طرد برخی از دیگران-مجرمان، دیوانگان، بیماران و... خودمان را مستقیم برساخته‌ایم. کار من پرداختن به این پرسش است که چگونه هویتمان را مستقیماً از طریق برخی تکنیک‌های اخلاقی خود-بر- ساخته، تکنیک‌هایی که از عهد باستان تا به امروز توسعه یافته؟" (فوکو؛ b1393: 344).

برای فوکو در تحلیل -صورت‌بندی- گفتمان، مفهوم طرد از اهمیت بنیادینی برخوردار است (Farrell; 2007). توان گفت فوکو، حتی مفهوم گفتمان را بر اساس وجود "دیگری"، "غیریت‌سازی" و "طرد" بنیان نهاد. فوکو، حضور دیگری را در شکل‌گیری گفتمان مورد بررسی قرار می‌دهد، و قائل به وجود رویه‌هایی در شکل‌گیری گفتمان است که به واسطه آن‌ها گفتمان تولید، کنترل، سازمان‌دهی و باز توزیع می‌گردد.

فوکو فرضیه اساسی کتاب نظم گفتمان را این گونه مطرح می‌کند: "در هر جامعه‌ای، فرآیند تولید گفتمان از طریق مجموعه‌ی خاصی از رویه‌ها به‌طور هم‌زمان کنترل، سازمان‌دهی و باز توزیع می‌شود؛ نقش این رویه‌ها آن است که نیروها و خطرهای احتمالی گفتمان را دفع کنند، رخدادهای تصادفی را مهار کنند، و راهی برای گریز از مادیت سنگین و دشوار آن (منظور فوکو راهی برای

^۱- exclusion

پنهان ماندن واقعیت‌های مادی در پس مفاهیم انتزاعی است) بیابند "فوکو؛ ۱۳۸۰: ۱۴). فوکو در ادامه روش‌های نظارت، تسلط، گزینش، سامان‌دهی و توزیع گفتمان را به دسته: الف) ممنوعیت؛ ب) تقسیم‌بندی و نخواهنگی؛ ج) حقیقت و خطا (فوکو؛ ۱۳۸۰: ۱۴-۱۸)، تقسیم می‌کند. وی آن‌ها را "دستگاه‌های بزرگ طرد جامعه مدرن" می‌داند. به همین دلیل سر، مقوله‌های شمول و طرد فضایی فوکو را در کتاب جنون و تمدن این گونه توصیف می‌کند: حبس‌خانه‌های دیوانگان به عنوان "فضاهای نامعقول" نوعی تصویری آینه‌ای و منفی از "فضای معقول" است؛ جنون و تمدن در واقع داستان یک هندسه نفی‌های اجتماعی- فضایی است که در آن فوکو به خوبی نشان می‌دهد که افراد معینی (اشاره به دیوانگان) به دلیل ابره شدن دانش‌های جدید، از مکان‌های عادی جامعه طرد می‌شوند (Crang & Thrift, 98). این داستان را می‌توان در شکل‌گیری شهر مدرن در ایران نیز مشاهده نمود. داستان تولد شهر مدرن ایرانی، بر اساس طردشدگان متفاوتی- حداقل ۳ جامعه مطرود- فصل‌بندی و نوشته شد. تحقیق حال حاضر یکی از فصول نوشته‌شده در تولد شهر مدرن را بازگو می‌کند؛ فصلی که در آن شهر مدرن، بر اساس "کالبد دیگری" متولد شد.

۱-۲-۱- ممنوعیت

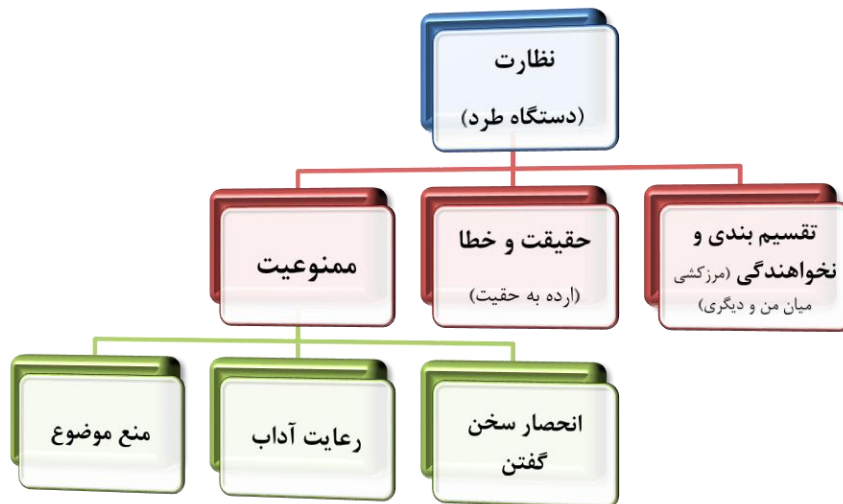
ما نمی‌توانیم در مورد هر چیزی در هر شرایطی سخن بگوییم، و هر کسی حق سخن گفتن درباره هر چیزی را ندارد (میلر؛ ۱۹۹۷). از نگاه فوکو در هر جامعه‌ای بدیهی‌ترین نوع طرد و به حاشیه راندن، ممنوعیت است (فوکو؛ ۱۳۸۰). بدیهی‌ترین شیوه برای صورت‌برداری از صورت‌بندی‌های گفتمانی این است که کنش‌های کلامی جدی راجع به موضوع مشترک را در یک طبقه قرار دهیم (دریفوس و رایینو؛ ۱۳۹۲: ۱۴۲). چنان‌که فوکو در تاریخ جنون نشان می‌دهد، اولین طرد بیرونی تمایز میان "کلام" دیوانه و عاقل است؛ به کلام کسانی که به چشم دیوانه بدان‌ها نگریسته می‌شود، چنان اهمیتی نمی‌دهند، گویی که آن کلام اصلاً موجودیتی ندارد (فوکو؛ ۱۳۸۸). برای مثال؛ کسانی که به‌عنوان بیمار روانی تشخیص داده شوند و برای کمک به ایشان داروهای خاصی تجویز شده است، به‌واسطه علم‌کرد "منع"، قادر نیستند اعلام کنند که نمی‌خواهند چنین داروهایی را مصرف کنند؛ بدین معنا، تنها به حرف‌های کسی گوش داده می‌شود که عاقل شناخته شود (میلر؛ ۱۳۹۲). به عقیده فوکو این رویه به سه شیوه، عمل منع کردن را انجام می‌دهد:

"همه به‌خوبی می‌دانند که کسی حق ندارد همه‌چیز را بگوید، از همه‌چیز، در هر اوضاع و احوالی، حرف بزند؛ خلاصه، هر کسی نمی‌تواند از هر موضوعی سخن بگوید. منع موضوع، رعایت آداب مربوط به اوضاع و احوال، حق انحصاری کسی که سخن می‌گوید؛ این‌هاست مجموعه بازی سه نوع ممنوعیت در هم متداخل که یکدیگر را تقویت یا تعدیل می‌کنند، و شبکه پیچیده‌ای را تشکیل می‌دهند که دائم در حال تغییر هستند" (فوکو؛ ۱۳۸۰: ۱۴).

۱-۲-۲- تقسیم‌بندی و نخواهنگی

دومین اصل طرد، تقسیم‌بندی و نخواهنگی می‌باشد که از تقابل میان سخن دیوانه و عاقل، بیمار و سالم، حاشیه‌نشین و مرکز‌نشین (در زبان جغرافیای شهری) حاصل می‌شود. برجسته‌ترین مثال این سازوکار در نوشته‌های فوکو، تقابل میان عقل و جنون است که از قرون وسطا به بعد، گفتمان دیوانگی، حرف‌های دیوانگان را به‌صورت گفتار بی‌اعتبار، پوچ و عاری از

حقیقت بر ساخته گردید. مطابق نظر فوکو، در این رویه همواره یک سو (عادل، سالم، مرکز نشین) را در مقابل دیگری به جایگاه ترجیح می‌نشانند (فوکو؛ ۱۳۸۰)، تقسیم‌بندی رعب‌انگیزی که گفتمان برای تولید، باز تولید و حفاظت از خود به وجود می‌آورد و مدام آن را تجدید می‌کند (میلز؛ ۱۳۸۶).



شکل ۱. فرایند نظارت بر صورت‌بندی گفتمان

فوکو در شاهکار تولد جنون، تقسیم‌بندی و نخواهنگی را به صورت ضمنی توصیف می‌کند؛ در دوران رنسانس، دیوانگی (بنا به گفتمان صورت‌بندی شده) با نیروهای اهریمنی پیوند داده می‌شد (فوکو؛ ۱۳۹۲: ۸۷). در عصر رنسانس، جنون صورتی از شهوت به شمار می‌رفت. محل استقرار شهوت نیز جسم یا روح نبود، بلکه شهوت در هر دو حوزه جسم و روح مستقر است. بنابراین جنون نوعی بیماری جسمی و روحی توأم بود. شهوت نیز به گونه‌ای جنبش در وجود آدمی تلقی می‌شد که او را به دیوانگی می‌کشاند؛ اگر این جنبش و حرکت شدت می‌یافت، سرانجام فرد مبتلا را به موجودی ساکت و صامت مبدل می‌ساخت (فوکو؛ همان: ۹۶). بنابراین توان گفت که در آن دوران، زهد و "تزکیه" نفس به عنوان دال مرکزی گفتمان، به نظارت، تقسیم‌بندی و طرد افراد حامل "شهوت" می‌پرداخت.

فوکو در کتاب تاریخ جنون و پیدایش کلینیک چگونگی شکل‌گیری سوژه‌های دیوانه و بیمار را به تصویر بکشاند. فوکو هدف از نگاشتن کتاب تاریخ جنون را، تحلیل و مطالعه شرایط تاریخی ظهور تمایز میان عقل و جنون (فوکو؛ ۱۳۹۴)، اعلام می‌کند. در دوران کلاسیک، دیوانگی چونان پدیده‌ای مستقل مورد توجه قرار می‌گرفت. حتی جنون نمودی از بیماری هم به شمار نمی‌آمد و دیوانگان را انسان‌هایی بیمار نمی‌دانستند، بلکه، برعکس، باور بر آن بود که این گروه نیروی حیوانی دارند و به کمک این نیرو قادرند در مقابل سخت‌ترین شرایط مقاومت کنند. به همین جهت آن‌ها را بدون پوشاک کافی در مکان‌های بسیار سرد نگهداری می‌کردند. از نگاه مردم (گفتمان) عصر کلاسیک، دیوانگان انسان‌هایی بودند که از موهبت عقل محروم بودند و با حیوانات در یک دسته قرار می‌گرفتند (فوکو؛ ۱۳۹۲: ۷۸). بنابراین در گفتمان دیوانگی عصر

کلاسیک طوری صورت‌بندی شده بود که "عقل و خرد" به‌عنوان "دال مرکزی"، حکم "نظارت و تقسیم‌بندی" بر افراد را داشت.

۱-۲-۳- اراده به حقیقت؛ علوم پشتیبان گفتمان

سومین نوع طرد و کنارگذاری، "دوگانگی حقیقت و خطا" است (فوکو؛ ۱۳۸۰: ۱۸). سازوکاری که طی قرن‌ها و به اشکال گوناگون بر اراده به دانش حاکم بود. اراده به حقیقت، همانند دو سازوکار دیگر، بر مجموعه‌ی کاملی از کردارها (دانش) و نهادها (قدرت) مبتنی است. مطابق چنین سازوکاری، کسانی که بر مسند اقتدار و مشروعیت نشسته‌اند و به چشم متخصص به آن‌ها نگاه می‌شود، همان کسانی هستند که قادر به گفتن حقیقت می‌باشند. و کسانی که فاقد آن اقتدار هستند، سخشان، در نظر دیگران، بهره‌ای از حقیقت نبرده است (میلز؛ ۲۰۰۲: ۴۶).

"رشته‌های دانش در تولید گفتمان، نظامی برای کنترل ایجاد می‌کنند و حدود آن را از طریق کنش استمرار و وحدتی که به شکل احیا و تجدید مستمر قواعد ظاهر می‌شود، تثبیت می‌کنند" (فوکو؛ ۱۳۹۰: ۲۲۴).

فوکو این تقسیم‌بندی را متأثر از نیچه ناشی از "اراده معطوف به حقیقت" و "اراده معطوف به دانش" می‌داند، و آن را متکی بر ابزاری می‌داند که از قشر ضحیمی از کنش‌های مانند: نظام تعلیم و تربیت، دستگاه کتاب‌ها، چاپ و انتشار، کتابخانه‌ها، انجمن‌ها سابق علما، و آزمایشگاه‌های کنونی، ابزار تقویت و امتداد این ارادات و خواسته‌ها را شکل می‌بخشند (فوکو؛ ۱۳۸۰: ۲۱). فوکو در کتاب کلینیک (تولد پزشکی بالینی) به‌صراحت بیان می‌کند:

"پزشکی دیگر نباید صرفاً مجموعه‌ای از متون راجع به فنون درمانی و دانش لازم برای کاربرد آن فنون باشد، بلکه شناخت انسان سالم را نیز باید در بر گیرد، یعنی در آن واحد تجربه‌ای از انسان غیر بیمار و تعریفی از انسان الگو.... پزشکی قرن نوزدهم عمدتاً مبتنی بر بهنجاری بود نه سلامتی؛ پزشکی قرن نوزدهم با توجه به نوع خاصی از شیوه عمل یا ساختار جسمانی مفاهیم خود را شکل می‌داد" (فوکو؛ ۱۳۹۲: ۷۸-۸۰).

حقیقت و خطا به‌عنوان سومین دستگاه طرد یا کنارگذاری، در کنار دو دستگاه ممنوعیت و تقسیم‌بندی، شاید مخاطره‌آمیزترین و خطرناک‌ترین نوع طرد باشد. چگونه ممکن است اجبار حقیقت را با تقسیماتی چون تقسیم‌بندی‌های مورد بحث، با تقسیم‌بندی‌هایی که از آغاز دلخواهی هستند، یا دست کم نه بر پایه ضرورت بلکه بر پایه ضرورت‌های تاریخی شکل گرفته‌اند، به نحوی معقول مقایسه کرد؛ تقسیم‌بندی‌هایی که نه فقط تغییرپذیرند بلکه در جابه‌جایی دائمی هستند؛ تقسیم‌بندی‌هایی که کل دستگاه نهاد‌های اجتماعی یک جامعه پشتیبان آن‌ها، تحمیل‌کننده و ادامه‌دهنده اعتبار آن‌هاست. تقسیم‌بندی که با عنوان اراده به حقیقت از آن یاد می‌شود، بی‌شک در تاریخ شکل گرفته است. زیرا به قول فوکو: در قرن ششم میلادی، گفتار حقیقی و قابل احترام، گفتاری بود که آینده را پیش‌بینی می‌کرد، نه تنها پیشاپیش اعلام می‌داشت که چه چیزی می‌خواهد اتفاق بیفتد، بلکه در تحقق یافتن آن چیز هم سهمی داشت، و در تاروپود تقدیر انسان دخالت می‌کرد. ولی درست یک قرن بعد، می‌بینیم که حقیقت دیگر در آنچه می‌بود یا در آنچه گفتار می‌داد، نبود، بلکه در چیزی بود که گفتار می‌گفت (فوکو؛ ۱۳۸۰: ۱۹).

۲- پیش‌انگاره‌های اساسی تحقیق

تاریخ‌نگاران شهر اعم از مورخان، شهرشناسان، جامعه‌شناسان، معماران و...، -دانسته یا نادانسته- همواره تلاش کرده‌اند تحولات و گسست‌های عمیق "شناختی" و "تجربی" شهرها را، زیرپوست سلسله‌های حکومتی و تحولات سیاسی پنهان سازند. آنان برای سهولت اثبات فرضیات خود، تاریخ را به صورت دوره‌های طولانی مدت دیده، و می‌بینند. اما باید توجه داشت که مطالعه دوره‌های تاریخی به صورت همگن، پایدار، تکاملی، ساماندهی شده و منتظر کشف، به‌عنوان مانعی بزرگ جهت دیدن و شناخت تحولات و گسست‌های معرفتی و تجربی -در- شهر، عمل می‌کنند. با اتخاذ چنین رویکردی، شهرشناسان و تاریخ‌نگاران شهر برای ربط وقایع به همدیگر و ساختن لایه‌های منسجمی از داستان شهر، از ابزارهایی مانند: آمار و اعداد ریاضی، مدل‌های اقتصادی- اجتماعی، تحلیل کمی نیروهای تأثیرگذار، نمودارهای جمعیتی، نقشه و نرم‌افزارهای آماری، بهره می‌گیرند؛ بدین ترتیب آنان در اعماق تاریخ نقاط مشابهی را می‌جویند، تا به وصل کردن آن نقاط به همدیگر، خطوط بین دوره‌ها را ترسیم کنند؛ در ادامه، نقش تحقیقات بعدی، افزایش ضخامت خطوط میان دوره‌ها است؛ هر قدر تحقیقات و سخن گفتن از دوره‌های مشخص شده بیشتر باشد، عبور از آن‌ها سخت‌تر می‌شود. -به همین دلیل- امروزه کمتر کسی تخیل و جرئت کافی جهت عبور از طبقه‌بندی‌های انواع سکونتگاه‌های انسانی سه‌گانه -شهری، روستایی و کوچ‌نشینی- را دارد. کاری که برای نگاشتن تاریخ شهر مدرن و تاریخ جامعه شهری، در این تحقیق به دنبال انجام آن هستیم، از همان جنس سختی‌ها را احساس می‌کند.

از راهکارهای مورد اطمینان جهت عبور از پوسته ضخیم بدهت شهر، و گذر از شناخت مرسوم از آن، ردیابی "دیگری" شهر مدرن است؛ زیرا پدیده‌ها تنها در ارتباط با "دیگران" خود، بازنمایی و هویت می‌یابند. در این بین "زبان"، به‌عنوان سیستمی از تفاوت‌ها، مسولیت بازنمایی‌ها و هویت بندی‌ها را به عهده دارد؛ و معنای یک پدیده، به واسطه آنچه آن پدیده نیست شکل می‌گیرد. همان‌طور که گفتمان، هویت و معنای اشیاء و پدیده‌ها را بر اساس آنچه در دیگری معدوم است، صورت بندی می‌نماید. شهر نیز از این قاعده مستثنی نیست. تلاش‌های نظری پسا ساختارگرایان درباره یافتن تحولاتی که در معنا و مفهوم شهر صورت گرفته است، اصول و مفروضاتی را در اختیار محققان قرار داده است؛ اصولی که به‌عنوان مفروضات اساسی تحقیق حال حاضر باید بدان‌ها اشاره نمود؛ ۱- همان‌گونه که گفتمان به معنای یک روند انباشتی، تجمعی و خطی نیست، شهر نیز نتیجه یک فرایند خطی نمی‌باشد. ۲- همان‌گونه که متن یک نویسنده ندارد، شهر نیز نویسندگان متعددی دارد. ۳- همان‌گونه که یک گفتمان "دیگران" خود را در درون خود دارد، شهر نیز با حضور "دیگرانش" درک و تجربه می‌شود. ۴- همان‌گونه که در هر مکان و زمانی گفتمان واحدی وجود ندارد بلکه، همیشه گفتمان‌هایی برای تثبیت -حقانیت- خود در حال رقابت و نزاع هستند، شهر نیز گفتمان و صورت واحدی برای درک و تجربه شدن ندارد؛ بلکه هم‌زمان گفتمان‌هایی از شهر در حال رقابت و نزاع وجود دارند؛ بنابراین، ۵- شهر به‌عنوان تلاش گفتمان‌ها و نیروهای رقیب برای تثبیت نسبی معنای دال‌های شناور در قالب پیکره خاصی معنا می‌یابد.

فهم و تحلیل شهر مدرن مستلزم تأمل در هویت‌های گفتمانی است؛ باید نشان داده شود که برای هر گفتمان چه گزاره‌ها و مفاهیمی از شهر جدی و معتبر هستند و چه مفاهیمی نامعتبر قلمداد می‌شوند. پرداختن به چنین تحقیقی قبل از هر چیز، مستلزم آن است که همه دانسته‌های احتمالی و آمال سیاسی خود را -تا حد امکان- به حالت تعلیق درآوریم، از راحت‌طلبی

تحقیقات- پوزیتویستی- چشم بست، و همه اخبارِ وهم آلود تاریخی و عمدتاً انتزاعی را کنار گذاشت؛ به عبارتی، باید به همه دانستنی‌هایمان درباره شهر مشکوک شویم.

در این بین، سؤالی که ممکن است - به جا- مطرح شود این است که؛ اگر بخواهیم این گونه، همه اندوخته‌های ذهنی و دانش‌های موجود را کنار بگذاریم، چگونه با گذشته ارتباط برقرار کنیم، و به کدام اخبار تاریخ می‌توان استناد کنیم؟ در جواب خواهیم گفت: واحد تحلیل ما، "زبان" خواهد بود؛ منظور از زبان، واژه‌های است که هنوز به واسطه علوم متفاوت سوهان نخورده‌اند، و هنوز به مفاهیم تبدیل نشده‌اند. واژه‌هایی که نزد عموم - به عنوان یک دال-، معرف یک مدلول واضح و مشخص باشند. دال‌هایی که برای برقراری ارتباط، نیاز به شرح و توضیح ندارند. عبور از پوسته مفاهیم و انتزاعی که ساخته و پرداخته گفتمان خاصی می‌باشند، تلاشی است که در انجام این تحقیق، سعی در عبور از آن‌ها هستیم، آنجا درجه صفر شهر مدرن می‌باشد که باید بدان برسیم. در صورتی که نگاشتن تاریخ پدیده‌ای به هر دلیلی برای محقق فراهم نباشد، می‌توان از تاریخ تولد دیگری آن پدیده را به عنوان آینه تمام‌قد آن شروع نمود. به همین دلیل در این تحقیق برای رد شدن از خط مبنای شهر مدرن، باید به نقطه صفر زاغه‌نشینی برسیم. جایی که واژه زاغه‌نشینی، برای اولین بار مطرح و درک گردید. یعنی زمانی که درک و تجربه انسان از کل شهر یکدست و نامتمایز بود، زمانی که میان انواع فضاهای شهر، مرزبندی‌های کالبدی، اجتماعی، فردی و حقوقی وجود نداشت، و شهر تا آن زمان به فضاهای مطلوب و نامطلوب تفکیک نشده بود.

۳- یافته‌های تحقیق: تولد شهر مدرن؛ حقیقتی گفتمانی

۳-۱- ممنوعیت؛ ابزار سازی مسکن و تولد کالبد شهر مدرن؛

آگاهی و شناخت ما از شهر، به واسطه اذهان شهرشناسان (نظریه‌ها و الگوها) صورت نمی‌گیرد. بلکه، ما شهر را از بودن در آن، درک و تجربه می‌کنیم، و باید به این آگاهی، در تحلیل و شناخت شهر، ارج نهیم. تجربه شهر مدرن به صورت شیوه تولید یا شیوه مصرف و یا عملکرد دولت در اذهان منعکس نمی‌شوند، -بلکه- افراد، تحول شهر را مستقیماً در زندگی روزمره تجربه می‌کنند. در تحلیل تحول، یا دیرینه‌شناسی شهر، باید تحولات عینی صورت گرفته در شهر را به عنوان گزاره‌های سوژه ساز، ردیابی کنیم. فوکو در کتاب پیدایش کلینیک در توصیف بلیغ خود، فرایند کسب دانش از دیدن را این گونه توصیف می‌کند:

"نگاهی که به مشاهده می‌پردازد از مداخله ابا دارد، بی‌زبان و بی‌حرکت است. چیزی را تغییر نمی‌دهد؛ آنچه در معرض دید قرار می‌گیرد برای مشاهده گر هیچ نکته پنهانی ندارد. وقتی موانعی که نظریه‌ها در برابر عقل، و تخیل در برابر حواس گذاشته‌اند برداشته شوند، مشاهده دیگر با امور روئیت ناپذیر ملازم نخواهد بود، بلکه همواره امور بلاواسطه آشکار و روئیت پذیر در برابر خواهد داشت. خلوص نگاه با سکوتی که امکان گوش سپردن را فراهم می‌آورد پیوسته است. گفتار پرگویی نظام‌ها قطع می‌شود: بر بالین بیمار (بخوانیم کالبد شهر) هر نظریه‌ای خاموش می‌شود و تخیل نیز باید کم‌حرف شود" (فوکو؛ ۹۲: ۱۶۳). بر همین اساس، افراد اولین تحول صورت گرفته در شهر مدرن، به صورت کالبدی درک و تجربه نمودند؛ شهر مدرن در ایران، بلا واسطه به واسطه ساختمان

و نظم هندسی به طور عام، و "مسکن" به طور خاص، تجربه کرده‌اند. "فارغ از هر نظریه علمی؛ مردم ایران، تحول شهر در اوایل قرن ۱۳ شمسی را از خلال بودن در آن وزندگی روزمره تجربه کرده‌اند.

۳-۱-۱- موضوع منع؛

فوکو در مقدمه کتاب تاریخ جنون خاطر نشان می‌کند که برای نگاشتن تاریخ جنون باید به "درجه صفر دیوانگی" در سیر جنون دست یابیم، یعنی زمانی که تجربه انسان از جنون یکدست و نامتمایز بود (فوکو؛ ۹۴). بدین گونه تاریخ تولد شهر مدرن را باید در کالبد آن جستجو کرد، زیرا درجه صفر شهر مدرن، زمانی را نشان می‌دهد که ساختمان‌ها و مساکن یکدست و نامتمایز بود؛ آنچه شهر را از ناشهر متمایز ساخت، مصالح به کاررفته در ساختمان‌ها است. تا قبل از دهه‌های ۲۰ و ۳۰ شمسی، تقریباً تمام مساکن از مصالح طبیعی موجود در دسترس، مانند گل، خشت، حصیر و چوب ساخته می‌شدند (قمی؛ ۹۲: ۱۳۵ و خلیلی؛ ۵۸: ۶). نبود تنوع در معماری و مصالح به کاررفته در مساکن، هویت آن‌ها را بدیهی، فرا فرهنگی و برای خیلی‌ها، فرا تاریخی می‌نمایاند؛ در یک کلام؛ تجربه یکدست از "مسکن"، وجود آن را از عرصه دانش افراد بسیار کمرنگ ساخته بود، و نمی‌توانست خود را تا میدان درگیری در اذهان برساند، در نتیجه، سؤالی درباره ماهیت مساکن به ذهن متبادر نمی‌شد، و چالشی برای بررسی ایجاد نمی‌کرد. در آثار دانشگاهی معتبر نیز - اکنون به گونه‌ای متفاوت - بداهت مسکن به چشم می‌خورد، به گونه‌ای "در معرفی عناصر شهر سنتی معمولاً از؛ مسجد جامع، بازار، راه‌های ارتباطی و محلات نام برده می‌شود، در حالی که مسکن به عنوان عنصر شهری یاد نمی‌شود"؛ زیرا تا آن زمان که شهر یکدست و نامتمایز می‌نمود، مسکن نیز دورن بداهت خود را با آرامش و طیب خاطر سپری می‌کرد. به تعبیر گفتمانی، شرایط ابژه شدن و تبدیل مسکن به موضوع معرفت فراهم نبود.

تا اواخر دوره قاجاریه مساکن، با معماری تقریباً بسته و مستتر در معابر باریک و پرپیچ‌وخم، در برابر مداد نقشه کشان و مهندسان، مصونیت داشتند؛ آن‌ها به راحتی در نقشه‌ها به نمایش در نمی‌آمدند، و از رویت پذیری ابا داشتند. این نفوذناپذیری در برابر خیره قدرت، مساکن را خطرناک و یا حداقل مظنون جلوه می‌نماید. بنابراین کشف این موجود مشکوک به عنوان اولین وظیفه "دانش گفتمان" شهر مدرن تلقی شد؛ بدین ترتیب اولین ابزارهای علوم آن زمان، یعنی "آمار" و "نقشه"، در اولین مأموریت خود، از زمان عبدالغفار نجم الدوله (۱۲۶۸ ه.ق)، به دنبال کشف رازهای مساکن دست به کار شدند.

عبدالغفار خان در هامش نقشه دارالخلافة (۱۲۸۴)، - هدف از ترسیم را - این گونه بیان می‌کند: خیلی صحیح و دقیق چنان که می‌توان "خانه‌ها" و "املاک" را به دقت به روی آن مساحت نمود. (گنجی؛ ۱۳۶۷: ۳۷). عبارت فوق از عبدالغفار گویای چند پیام پنهان است؛ اولاً: نوید تولد ابژه‌ای برای مطالعه شهر است، موضوعی برای تحقیق و تفحص که باید به دقت زیر نظر گرفته، و از حضور در سطح شهر منع شود؛ ثانیاً: فراخوانی برای بسیج علوم زمان جهت شناسایی موجود مجهول شهر اعلام گردید؛ حالا که خانه‌ها و املاک قابل دیدن شدند، بیاید آن‌ها را ارزیابی کنیم و محتوای آن‌ها را بسنجیم؛ سخن از خانه‌ها و املاک باید بیشتر شود. از آن پس، مسکن به عنوان موضوع منع، اجازه حضور آن طور که می‌خواهد را ندارد؛ آن‌ها نباید چیزی برای پنهان کردن داشته باشند. تا دهه‌ها "مسکن" و "املاک" تنها ابژه‌های قابل مطالعه در شهر بودند؛ خانه‌ها و مساکن به عنوان نخستین پدیده برهم زن تجربه یکدست از شهر، دیگر نمی‌توانستند خود را از نگاه گفتمان پنهان

کنند. آن‌ها به امری روئیت پذیر تبدیل شدند. درنهایت، بزرگنمایی مساکنی که تا آن زمان در عین حضور، از چشم‌ها به دور بوده‌اند، وظیفه‌ای است که کارگزاران گفتمان در قالب محققان، بر عهده گرفتند.

بنا به تاریخ ارزنده‌ای که شادروان دکتر محمدحسن گنجی در کتاب "جغرافیای ایران از دارالفنون تا انقلاب اسلامی" ارائه کرده‌اند، جغرافیای ایران تا سال ۱۳۵۴، شناختی که از شهر ارائه می‌کند، مختص "مسکن" است. گویا مسکن و نظم هندسی، تنها امر قابل مطالعه در شهر بوده است. بنا به تاریخی که استاد روایت می‌کند، در برنامه آموزشی گروه جغرافیا که دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۴ برای دوره لیسانس ارائه می‌کرد، نامی از جغرافیای شهری نبود. در صورتی که "جغرافیای مسکن" یکی از دروس ارائه شده بود (گنجی؛ ۱۳۶۷). و جالب این که سرفصل درس جغرافیای مسکن شامل دو قسمت بود که قسمت اول آن به معرفی مسکن به شکل عام آن می‌پردازد و قسمت دوم به تعریف شهر می‌پردازد. گو این که مسکن تنها دلیل و گزاره شناخت شهر از نا شهر است، و تا قبل از مطالعه مسکن، شناخت شهر امکان‌پذیر نیست؛



شکل ۲. فرایند ابژه سازی گفتمان شهر مدرن

از دهه ۲۰ شمسی به بعد، مسکن توسط شبکه پیچیده‌ای از دانش/قدرت‌های نوین احاطه گردید. در عرض سه دهه، شبکه‌ای از مؤسسات، نهادها و قوانین مربوط به مسکن تأسیس و به تصویب رسید؛ تا حتی الامکان فضا را از مسکن جدید لبریز کنند؛ به واسطه نظاره و مشاهده مسکن جدید، گفتمان، قدرت خود را بر مسکن و فضا تحمیل کرد؛ تصویب قانون اراضی موات برای تأمین مسکن در قطعات بزرگ، تأسیس بانک ساختمانی برای اجرای ساخت و ساز منازل به سبک جدید، تأسیس کمیسیون نظارت ساختمان‌های ارزان، آغاز فعالیت بانک رهنی (بانک مسکن کنونی) ایران جهت احداث چهارصد دستگاه خانه‌های ارزان قیمت در تهران و سایر استان‌ها، تصویب آیین‌نامه ساختمانی، و....

به طور یقین این همه سخن گفتن از مسکن در قالب مطالعات و تحقیقات، تأسیس نهادهای متولی امور مسکن، قوانین موضوعه درباره ساخت و ساز، پدیده جدیدی بود؛ پدیده‌ای کاملاً گفتمانی که همه سازوکار گفتمان رادار بود؛ ابژه ساز، سورژه ساز، غیریت ساز، طرد کننده و تولیدکننده حقیقت نیز بود. بنابراین توان گفت که؛ "گفتمان شهر مدرن"، تحت تأثیر

دو فرایند همسو تثبیت گردید (شکل ۲). فرایند اول به عنوان امور گفتمانی؛ به واسطه طرح‌های عمرانی، قوانین و آثار دانشگاهی رقم خورد. فرایند دوم؛ امور غیر گفتمانی یا کرداری؛ توسط وزارت مسکن، شهرداری، شورای عالی شهرسازی، کارخانه‌های مصالح ساختمانی در فضای شهر عینیت یافت. بدین ترتیب گفتمان شهر مدرن، نیروهای چهل تکه‌ای خود را بر بدن مسکن حک گردید، و امضای آن‌ها بر کالبد شهر، برای هر چشم غیرمسلحی قابل رویت شد، و دانش‌های متولی، این واقعیت ساختگی را به عنوان حقیقت در ناخودآگاه اذهان توجیه و تثبیت کردند.

در دهه ۴۰، مسکن به یکی از دغدغه‌های افراد بدل شد؛ از آن پس -در یک چرخش گفتمانی- سوژه‌ها (افراد)، این امر را پذیرفتند که برای عقب نماندن از غافله مدنیت باید دستی بر سر و روی مسکن خود بکشند. شاید به همین دلیل از عمده‌ترین بخش‌های اشتغال و امکانات شغلی در دو دهه ۴۵ و ۵۵، بخش تولید ساختمان بوده است که در سال ۵۵ بیش از ۱ میلیون و دویست هزار نفر را دربرمی‌گرفت. در مقایسه با ۳۳۳ هزار نفر در سال ۳۵ که این رقم غیر از شاغلان در بخش تولید مصالح ساختمانی است، در فاصله ۴۵ تا ۵۵ دو برابر گردید (اعتماد؛ ۸۳: ۱۳۸). از آن به بعد مسکن می‌توانست موضوع بحث شود، زیرا در بازی‌های زبانی شهر مدرن، مسکن نیز یک طرف بازی بود؛ گزاره‌هایی برای سخن گفتن داشت، شکلی برای رواج یافتن پیدا کرد، "دیگری" برای طرد شدن نیز داشت. به عبارتی، خلق ابژه‌ای (مسکن) در ذهن افراد از رهگذر "قدرت نظاره کردن"، اجازه ورود به ساحت ذهن را فراهم نمود، و داعیه‌دار رژیم حقیقت شد.

۳-۱-۲- آداب سخن؛

حال این که برای شهری شدن، مسکن باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد، سؤالی است که ما را به تجربه دیگری از تحولات شهر مدرن و سازوکار دیگری از صورت‌بندی گفتمان رهنمود می‌سازد؛ همان‌طور که فوکو تأکید داشت، در درون گفتمان، سخن گفتن از هر موضوع، آداب و تشریفات خاص خود را می‌طلبد؛ وقتی حرف از دیوانه یا بیمار به میان می‌آید، باید به فردی اشاره شود که گفتمان آن را در زمره دیوانگان یا بیماران قرار داده است. به همین ترتیب، سخن گفتن از مسکن در درون گفتمان شهر مدرن، باید به نوع خاصی از مسکن اشاره شود که شهری باشد؛ و به عبارتی شهر از نا شهر به واسطه نوع مسکن قابل تشخیص باشد. تأسیس وزارت آبادانی و مسکن در سال ۱۳۴۲، گواهی بر تثبیت آن-نوع خاص از- مسکن، به عنوان معرف شهر مدرن، در سال‌های آتی می‌باشد. سال ۵۲ وقتی نام وزارت از آبادانی و مسکن به شهرسازی و مسکن تغییر کرد، از یک سو گویای گرانیگاه و مرکز ثقل مسکن، در هویت شهر آن زمان است، که به عنوان واژه دست‌نخورده باقی ماند. از دیگر سو، تغییر واژه "آبادانی" به "شهرسازی" در کنار "مسکن"، القاء‌کننده نوعی مسکن است که "شهری" بنماید، نه این که فقط آباد-گر- باشد؛ تحولی باید صورت بگیرد که طی آن، مسکن نه تنها آبادکننده باشد، بلکه، ویژگی‌های شهری بودن را نیز به یدک بکشد، تا بتواند ماهیت شهر-ی- را نمایندگی کند. در قانون تغییر نام وزارت آبادانی و مسکن به وزارت مسکن و شهرسازی، وظایفی از جمله: تعیین محل ساخت و ساز شهری، تعیین حدود توسعه شهر و ظرفیت شهرها فعلی، تهیه و تنظیم سیاست‌ها و خط‌مشی‌های اجرایی و ضوابط لازم برای هدایت و کنترل شهرنشینی، تهیه استانداردها و مشخصات فنی برای ساختمان و مسکن (شاهرخ زاده؛ ۱۳۷۵)، به وزارت محول شد؛ وظایفی که گویای در چنگ گرفتن فضا، ساختمان و مسکن به واسطه گفتمان مدرن می‌باشد.

طبق قانون شهرداری‌ها سال ۱۳۳۴، شهرداری موظف شد تا مقررات و ضوابط ساخت‌وساز درون شهرها را تدوین کند. و بر اساس آن قانون هر ساختمانی باید قبل از بنا، پروانه ساخت دریافت کند؛ و در غیر این صورت به دادگاه ماده ۱۰۰ احضار و یا مستقیماً توسط شهرداری قلع‌وقمع می‌شود. همچنین قانون مصوب شهرداری‌ها در سال ۴۵ مطابق ماده‌های ۱۱۱ و ۳۳ قانون نوسازی و عمران، به شهرداری‌ها اجازه داد شد تا فضاهایی را در بافت‌های قدیم شهری به تملک خود در آورند، و به منظور نوسازی شهرها، خانه‌ها و مستغلات و اراضی محله‌های قدیم را خریداری کرده و برای تجدید ساختمان، طبق طرح‌های مصوب شهرداری بفروشند یا این که مستقیماً اقدام به اجرای طرح‌های ساختمانی کنند. به عبارتی نظارت و کنترل دیگری (مسکن متفاوت)، بعد از تثبیت مسکن مدرن، به‌عنوان ضرورت شهر مدرن تلقی شد؛ دغدغه مرحله دوم گفت‌وگو، حذف گفت‌وگوهای رقیب یعنی مساکن و ساختمان‌های متفاوت بود.

با بررسی برنامه‌های عمرانی پیش از انقلاب به موارد ظرفیتی در باب مسکن شهری مواجه می‌شویم؛ در برنامه عمرانی اول (۳۴-۱۳۲۷) و دوم (۴۱-۱۳۳۴) هیچ‌گونه برنامه و هدفی برای ساخت مساکن در مقیاس وسیع در دستور کار مشاهده نمی‌شود؛ به عبارتی تا دهه ۱۳۴۰، مسکن به‌مثابه "دیگری"، هنوز وارد چرخه دانش/قدرت گفت‌وگو مدرن نشده بود، و سازنده مسکن تا حدودی آزادی عمل داشت؛ زیرا مراد و هدف گفت‌وگو به رخ کشیدن نوعی مسکن بود که باید در سکوت کامل و بدون هیاهو، در مقام مسکن ایده‌آل شهری، ظاهر شود. آنچه معمولاً در متون دانشگاهی تحت عنوان "مرحله توسعه بطی" (۱۳۴۰-۱۳۲۰) یاد می‌شود، در واقع دوره "معرفی" مسکن ایده‌آل شهر مدرن بود و بیشترین تأکید و توجه در آن دوره، تنها صرف به وجود آوردن و ساخت چنین مساکنی بود. به عبارتی تا دهه ۴۰ را می‌توان دورانی دانست که گفت‌وگو فقط به معرفی "خود" می‌پرداخت، و هنوز توان و مقبولیت لازم برای ورود به دوره غیریت‌سازی را نداشت. برخی این دوره را "دوره شهرنشینی قبل از شهرسازی" می‌نامند که طی آن توسعه شهرها "بی‌برنامه" صورت پذیرفت (رهنمایی و شاه‌حسینی؛ ۱۳۹۲: ۹۷). اما واقعیت این است که تولید شهر، مطابق برنامه پیش می‌رفت؛ تا آن زمان، "برنامه" گفت‌وگو شهر مدرن در ساخت ساختمان‌های منفرد خلاصه می‌شد؛ تاریخ عمران و سازندگی شهرهای ایران گویای این واقعیت است که فعالیت‌های مربوط به توسعه شهرها در برافراشته شدن ساختمان‌های وزارتخانه‌ها، کاخ‌ها، بناهای تجاری و بانک‌ها، ساختمان‌های اداری حکومتی و ساختمان‌های مسکونی (باور؛ ۸۸: ۶۳) خلاصه می‌شد؛ به همین دلیل به‌جای مفهوم "توسعه شهری"، از مفاهیم "عمران"، "آبادی" و "سازندگی" استفاده می‌شد؛ و به‌صورت ساخت هر چه بیشتر ساختمان‌ها مدرن و مهر پهلوی، درک و تجربه می‌شد.

در برنامه سوم عمرانی (۴۶-۴۱) اما، برای اولین بار بخش مسکن با سرفصل مستقلی با عنوان "خانه‌سازی و ساختمان" با اعتبارات ویژه‌ای مطرح شد. و بر این مبنا مقرر شد که دولت بر فعالیت‌های مربوط به تهیه مسکن "نظارت" کند. به عبارتی، تبلیغ و ترویج نوع خاصی از مسکن، در آغاز دهه ۵۰ شمسی در دستور کار قرار گرفت. به عبارتی، دیکته شدن نوع خاصی از مساکن و ساختمان‌ها، مأموریت دهه ۵۰ گفت‌وگو شهر مدرن می‌باشد. برخی از صاحب‌نظران و محققان در این باره می‌نویسند: در برنامه عمرانی سوم ساختن کوی مسکونی برای افراد بی‌بضاعت و کم‌درآمد و "پاک کردن گودها و زآغه‌ها" آمده بود که نتیجه مشخص آن احداث مساکن کوی نهم آبان در تهران می‌باشد (رهنمایی و شاه‌حسینی؛ ۱۳۹۲).

نظریان (۱۳۹۲)، مشهدی زاده (۱۳۸۱)، شاه‌حسینی (۱۳۹۳)، اطهاری (۱۳۷۴)، ایران‌دوست (۱۳۸۹)، و...). بنابراین، "پاک کردن شهر از زاغه‌نشینی" به واسطه "ساخت‌وساز مسکن جدید"، هدف اساسی گفتمان شهر مدرن در دهه ۵۰ به بعد است (که البته با پوشش ارزش‌های اخلاقی نظیر "ساختن مسکن برای افراد بی‌بضاعت"، توجیه می‌شود). به همین دلیل در برنامه‌های عمرانی سوم به بعد، ساخت‌وساز مسکن خاص در مقیاس انبوه در دستور کار قرار گرفت؛ در این بین نهادهای مدرن نیز به ساخت کوی‌های مسکونی یک‌دست مبادرت ورزیدند، تا بدین گونه مسکن مدرن حتی الامکان فضاهای شهر را تسخیر کند، و رنگ و لعاب آمرانه و تجویزی مدرنیته را به کل شهر گسترش دهند.

در برنامه چهارم (۵۱-۴۷) مواردی چون تأمین موجبات خانه‌سازی به وسیله صاحبان صنایع برای کارگران و پاک کردن شهرها از زاغه‌ها و آلودگی‌ها، از اولویت‌های بخش مسکن و ساختمان معرفی شدند (برنامه چهارم؛ بخش مسکن و ساختمان، بند ۲). کما این که در برنامه پنجم (۵۷-۵۲) احداث ۵۷ هزار واحد مسکونی ارزان‌قیمت با اقساط درازمدت، احداث ۱۶ هزار واحد مسکونی ارزان‌قیمت برای حاشیه‌نشین شهری و ایجاد شهرهای اقماری و کوی‌های مسکونی کارگری در نزدیک شهرها (شاه‌حسینی؛ ۹۳، اطهاری؛ ۷۴ و ایران‌دوست؛ ۸۹)، نمونه‌ای از بسیج مدرنیته برای پوشاندن فضاهای شهر با مسکن مدرن است. به‌عنوان مثال در دهه ۱۳۴۰ مطابق ضوابط طرح جامع شهر تهران، مسکن باید در قطعه‌های ۳۰۰ متری ساخته شوند، یا مسکن کوی نهم آبان در قطعات ۸۴ متری، یا خانه‌های کارگران کارخانه‌های محور تهران ساوه به قطعات ۱۸۰ متری تفکیک شده‌اند، خانه‌های حصیرآباد اهواز به قطعات ۱۵۰ متری، و... بدین ترتیب، مسکنی که بعد از دهه ۱۳۵۰ ساخته شدند، چه از لحاظ مصالح، چه از لحاظ تفکیک قطعات و چه از لحاظ معماری باید یک‌دست و خاص باشند، تا در زمره شهر واقع شوند. در نهایت یکسان‌سازی فضاهای شهر مدرن مطابق الگو و نظم خاصی، جزء اصول و مفروضات شهر مدرن درک و تجربه گردید.

۳-۱-۳- انحصاریت:

سازوکار ممنوعیت (مطابق اندیشه فوکو) شامل موضوع "انحصاریت سخن گفتن" نیز می‌شود؛ و هر کسی نمی‌تواند هر چیزی را به زبان بیاورد. بدین ترتیب در مورد شهر مدرن در ایران نیز این نوع انحصاریت نیز قابل ردیابی است. با مطالعه اسناد و تألیفات موجود درباره شهر مدرن ایرانی، متوجه می‌شویم که تا اوایل دهه ۶۰ شمسی (۱۳۵۲)، تنها رشته‌های معماری، شهرسازی و عمران توان سخن گفتن از شهر را دارا بودند، و نمایندگی انحصاری شهر در دست متخصصین این رشته‌ها بوده است. بنا به ذات فیزیکی شهر، رشته‌های شهرسازی، عمران و معماری، اولین لایه معرفت و ابزار بر ساخته کردن شهر مدرن را شکل دادند؛ این امر ناشی از "جنس موضوع مطالعه" یا همان "ابژه معرف" شهر مدرن می‌باشد؛ از آنجاکه شهر، در ابعاد فیزیکی و کالبدی خلاصه می‌شد، بنابراین تنها دانش‌هایی توان مطالعه و سخن گفتن از شهر را داشتند که واحد تحلیل آن‌ها از همان جنس باشد. و به همین دلیل، تنها دانش متولی تحلیل و بررسی امور شهری علوم معماری و شهرسازی بود. دکتر مؤمنی در کتاب پایگاه علم جغرافیا در ایران می‌نویسد:

"از اوایل دهه چهل تعدادی از جغرافیدانان برجسته گروه‌های آموزشی کشور نظیر دکتر کاظم ودیعی را وادار کرد تا آثاری در زمینه جغرافیای شهری انتشار دهند. این نوشته‌ها و ترجمه برخی از اساتید دانشکده معماری و شهرسازی از منابع جغرافیای شهری خارجی زیربنای مطالعات بعدی را درباره جغرافیای شهری و برنامه‌ریزی استوار کرد" (مؤمنی؛ ۱۳۷۷: ۷۷).

دکتر سیروس باور (۱۳۸۸) حکایت تحول ساختمانی در ایران را تقریباً همزمان با تأسیس دانشکده هنرهای زیبای تهران در سال ۱۳۱۹ می‌داند، (باور؛ ۱۳۸۸: ۱۱۰)، وی بر این عقیده است که برای پیدایی مدرنیسم در ایران، دولت وقت از متخصصان و مهندسان خارجی که با روش‌های ساختمانی و تکنیک و مصالح ساختمانی جدید آشنایی داشتند، استفاده کرد (همان: ۵۶). و به قول منصور فلامکی، از زمانی که دانش شهرسازی مدرن برای همگان به صورتی منظم و مستند موضوع شناخت قرار گرفت، مبانی و اصول کار و فکر این دانش، بر معنا و تعریف شهر استوار گردید (فلامکی؛ ۱۳۹۱: ۱۱۴). محققان، برنامه ریزان و متولیان طرح‌های توسعه شهری و طرح‌های عمرانی نیز از دل این سه رشته هستند؛ مهندسانی که از کشورهای اروپایی قرض گرفته شده‌اند (شرکت ستیران)، نیز با مدارک شهرسازی و معماری و عمران بودند.

مطابق تشکیلات اداری و قانونی، جلب مشارکت بخش خصوصی در برنامه‌ریزی شهری و تهیه طرح‌های شهری از طریق "مهندسان مشاور" انجام می‌گیرد. در تهیه طرح‌های شهری فقط آن گروه از مهندسان مشاور می‌تواند مشارکت کنند که صلاحیت ارجاع کار و رتبه‌بندی را در زمینه‌های شهرسازی یا شهرسازی و معماری داشته باشند (رهنمایی و شاه‌حسینی؛ ۱۳۹۲: ۸۱). علاوه بر تهیه طرح‌های شهری، نظارت بر انجام پروژه‌ها نیز از صلاحیت مهندسان مشاور است. همچنین، بالاترین مرجع تصویب طرح‌های شهری نیز، "شورای عالی شهرسازی و معماری" می‌باشد، که در سال ۱۳۵۲ تأسیس شد و دبیرخانه آن در وزارت مسکن و شهرسازی قرار دارد.

بدون تردید صلاحیت نمایندگی از شهر و برنامه‌ریزی برای شهر از سوی متخصصین شهرسازی و معماری که تاکنون حاکم است، با درک و تجربه اولیه شهر مدرن به‌عنوان موجود و پدیده فیزیکی، بی‌ارتباط نیست؛ و از آنجاکه شهر کنونی در اولین ظهور خود به‌صورت فیزیکیالیستی درک و تجربه گردید، تولید چنین رشته‌هایی با شهر نیز عجین شده است. و تاکنون، پذیرش فارغ‌التحصیلان شهرسازی و معماری به‌عنوان "طبیعیان فضا"، از مفروضات بدیهی تلقی می‌شود؛ درنهایت، معماری و شهرسازی به‌عنوان دانش‌های گفتمان شهر مدرن، حق سخنوری درباره "فضا" را در دست گرفتند و الگوهای شهر مدرن را به فضاهای آزاد تحمیل نمودند.

دغدغه آن زمان گفتمان شهر مدرن را می‌توان از زبان دکتر مؤمنی ردیابی و استخراج نمود؛ وی در این باره می‌نویسد: در دوره اول جغرافیای شهری در ایران (از تأسیس دارالفنون در سال ۱۲۶۸ هجری قمری تا تأسیس دارالمعلمین در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی) تنها زمینه‌سازی‌هایی در برخی مسائل جغرافیایی مانند "نقشه‌کشی" و "سرشماری" بدون تفسیرهای جغرافیایی ایجاد شد (مؤمنی؛ ۱۳۷۷: ۴۰). حسرت فقدان تفسیرهای جغرافیایی در فرمایش شادروان دکتر مؤمنی، ناشی از این واقعیت است که تا آن زمان شهر ابژه و موضوعی برای مطالعات جغرافیایی نداشت. و بنا به هویت برساخته شهر تا آن زمان، که عمدتاً به‌عنوان پدیده فیزیکی و کالبدی محض تلقی می‌شد، جایی برای حضور جغرافیا نداشت؛ در مقابل، شهر تنها برای رشته‌های معماری و شهرسازی، ابژه و موضوع قابل مطالعه داشت. و انسان به‌عنوان یکی از ارکان اساسی جغرافیا، چه به‌صورت فردی و چه به‌صورت جمعی، ابژه مطالعه شهر به حساب نمی‌آمد.

اساساً رشته‌های جغرافیا و جامعه‌شناسی نسبت به رشته‌های شهرسازی و معماری، بسیار دیر مطالعات شهری را آغاز کردند؛ اولین مطالعه انسان شهری توسط موسسه مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران در اوایل دهه پنجاه شمسی صورت گرفت

و همین گام، راه را برای جغرافیا در ورود به شهر باز کرد. نام اساتید پیشرو به ترتیب تألیف یا ترجمه اولین اثر مستقل در زمینه جغرافیای شهری که در جدول شماره (۱) آمده است، گویای خط سیر و تولد جغرافیای شهری می‌باشد.

جدول ۱. اولین تألیفات جغرافیدانان شهری ایران

سال انتشار	نام اثر	مؤلف
۱۳۴۴	جغرافیای شهری	دکتر عباس سعیدی رضوانی
۱۳۴۸	جغرافیای شهری	دکتر حسین شکونی
۱۳۴۹	مقدمه‌ای بر روش تحقیق شهرهای ایران	دکتر یدالله فرید
۱۳۴۹	تحول تهران از صورت شهر اسلامی به متروپل ایرانی (ترجمه)	دکتر سیروس سهامی
۱۳۴۹	شهرها و مسائل مربوط به آنها	احمد مجتهدی
۱۳۴۹	جغرافیای انسانی عمومی در ایران	دکتر کاظم ودیعی
۱۳۵۲	جغرافیای شهری (ترجمه)	دکتر گیتی اعتماد
۱۳۵۲	جغرافیای اصفهان	دکتر سیروس شفق
۱۳۵۵	شهرک‌های کرج	دکتر هوشنگ بهرام بیگی

منبع: گنجی (۱۳۶۷) و مؤمنی (۱۳۷۷)

۳-۲- تقسیم‌بندی و نخواستگی؛ غیریت‌سازی و طرد

همان‌گونه که فوکو نشان داد که انسان از تجربه‌های مرزی دیوانگی، بیماری و مرگ، موضوع شناخت می‌سازد (فوکو؛ ۹۰؛ تولد کلینیک فاطمه ولیانی)؛ "مسکن" نیز در "مرز تغییر مصالح"، به موضوع و ابژه شناخت تبدیل گردید؛ تغییر مصالح ساختمانی به‌عنوان اولین تحول شهر مدرن، گزاره‌ای است که فرایند ابژه شدن مسکن را به تصویر می‌کشد. به عبارتی، مسکن با پوست‌اندازی مصالح ساختمانی، نگاه‌ها را به خود معطوف ساخت.

در آغاز تحقیق گفتیم که وقتی که دسترسی به نقطه صفر پدیده مورد بحث سخت بنماید، می‌توان از دیگری آن جهت ردگیری آن استفاده نمود؛ زیرا آن‌ها آینه تمام‌قد همدیگر هستند؛ به همین سان وقتی صحبت از زاغه‌نشینی به‌عنوان نخستین ردگیری شهر مدرن می‌آوریم به چه دلیل است؛ همین‌طور که آمد، "مسکن جدید" با حضور پرزرق و برق در عرصه عمومی، توانست خود را به‌عنوان ویرترین شهر معرفی نماید، و به‌عنوان "گزاره طرد" شهر مدرن، مسئولیت معرفی شهر مدرن را متقبل شود. لذا گفتمان شهر مدرن، در انتخاب دیگری، بر نقطه قوت خود-به‌عنوان عنصر و دال تمایز تکیه زده، و "دیگر"ی خود را، بر اساس "مسکن" برگزید. به بیانی، مسکن دیگری؛ به‌عنوان دیگری شهر معرفی و سرکوب شد.

اکنون نمایی از آینه شهر مدرن را می‌توان متصور شد، آینه‌ای تمام‌قد از شهر مدرن که خود را در انعکاس دیگری به نمایش می‌گذارد؛ وقتی شهر مدرن، به‌عنوان امر فیزیکی معرفی شد، منطقی به نظر می‌رسد که "دیگری" آن نیز از جنس فیزیکی - کالبدی بازنمایی شود؛ و این دقیقاً تصویری بود که از زاغه‌نشینی حاصل شد؛ گزاره‌های معرف زاغه، کالبدی بوده و انگشت اشاره عمدتاً متوجه نوع مصالح و مسکن گشت؛ تنها با رواج "مصالح ساختمانی" مانند سیمان و آجر و صنایع آهن، و با ظهور خانه‌هایی با مصالح جدید، مسکن، به‌عنوان ابژه، در دیدگان مردم و تحقیقات نویسندگان ظاهر شد. کارخانه سیمان ری در سال ۱۳۰۷ به‌عنوان اولین کارخانه صنعتی ایران (باور؛ ۸۸: ۱۰۶) گواهی بر اهمیت مصالح جدید در شکل‌گیری

گفتمان شهر مدرن است. کما این که مرحله اول صنعتی شدن ایران به وارد کردن صنایع اولیه از قبیل نساجی و مواد غذایی و صنایع زیرساختی مانند سیمان و آجر و مصالح ساختمانی محدود بود (حسامیان؛ ۸۳: ۳۴). در سال ۱۳۱۴ کشور ایران چهارمین واردکننده سیمان در جهان به شمار می‌رفت (مطالعات ماهنامه فن آوری سیمان: ۱۶). و در ادامه استقبال مردم از سیمان، دولت را بر آن داشت تا در سال ۱۳۱۷ سومین خط تولید با ظرفیت ۳۰۰ تن در روز را به شرکت پلی زبوس آلمانی سفارش دهد، که در سال ۱۳۲۰ با مجموع هزینه ۵۰ میلیون ریال به بهره‌برداری رسید (همان: ۲۰). از آن پس بزرگ‌نمایی پدیده زاغه‌نشینی، برای جلب توجه به نقطه ضعف "دیگر"ی (مسکن) و طرد آن، در ادبیات علمی و دولتی باب شد؛

- الونک: به مکانی گفته می‌شود که معمولاً از یک یا دو اتاق با مصالح کم‌دوام (چوب، نایلون، برزنت، گل، خاک، و پلاستیک و مانند آن) بنا شده است (اعتماد؛ ۸۲: ۷).
- زاغه: گودال یا حفره‌ای که در کوره یا زمین برای نگهداری حیوانات یا اقامت انسان تعبیه شده است، اطلاق می‌شود. اما به‌طور مسلم به خانه مخروبه محله‌های حاشیه‌نشین نیز گفته می‌شود (همان).
- اتاق: از خشت و گل و آجر به صورت بلوک‌های ساختمانی‌های و شکل و فرم یکسان ساخته می‌شود (دلیر؛ ۱۳۷۰: ۱۳۱).
- گرگین: دیواری معمولی با مصالح ساختمانی و سقف حصیری است (همان).
- حلبی: مسکنی که عمدتاً از پیت‌های حلبی ساخته می‌شود (پیران؛ ۶۶: ۳۳).
- باشلی: نوعی مسکن کپری با دیواره سنگی و طاق حصیری است (همان).

با کمی تأنی در تعاریف زاغه‌نشینی، حلبی‌آباد، کپرنشینی و...، درمی‌یابیم که نوع مسکن و مصالح به کاررفته در آن (دال مرکزی) مورد تمایز بین شهر و ناشهر، درک و تجربه می‌شد. متعاقب آن زاغه‌نشینی، کپرنشینی، حصیرنشینی و... با واژه‌هایی نظیر: مسکن نامتعارف، مسکن کم‌دوام، برساخته گردید؛ در تعاریف زاغه‌نشینی، مشخصاً "نوع مصالح" بکار رفته به عنوان عنصر تمایز مسکن شهری و غیرشهری معرفی شد. در طرح حاشیه‌نشینان شهر اهواز (۱۳۵۲)، با وجود ذکر نام حاشیه‌نشینی، در تفکیک فضای شهری از غیرشهری، به مصالح ساختمانی مسکن تأکید می‌شد؛ و دیگری شهر این گونه معرفی شده است: "شمار" خانوارهای "حاشیه‌نشین شهر اهواز از سال ۱۳۳۹ تا کنون (۱۳۵۲) تقریباً یکسان بوده است. ولی این بدین معنی نیست که خانوارهای جدیدی به حاشیه‌نشینان این شهر اضافه نشد باشد، بلکه به علت آن است که برخی از خانوارهای حاشیه‌نشین با تجدید بنا "محل سکونت" خود و تبدیل آن به "مسکن" متعارف شهری جزو ساکنان متن شهر درآمده اند " (نیرومند و همکار؛ ۱۳۵۲: ۴).

در تعریف فوق، خانوار نیز با مسکن مشخص می‌شود و نه نحوه ویژگی اجتماعی و تشکیل خانواده یا ویژگی اقتصادی مانند بنگاه و سربار؛ به علاوه، نحوه استفاده از واژه مسکن نیز در متن فوق قابل تأمل است، زیرا نام مسکن درخور شأن هر کاشانه‌ای نبود بلکه، به محل سکونتی اطلاق می‌شد که به مصالح جدید مسلح باشد.

مصالح ساختمانی جدید نه تنها در شکل‌گیری ابره مسکن در گفتمان شهر مدرن تأثیرگذار بوده، بلکه موجب خلق سوژه‌ای جدید نیز بوده‌اند. گفتمان شهر مدرن، منجر به شکل‌گیری سوژه‌ای شد که می‌بایست مسکن را در محاسبات و کنش‌های خود در نظر بگیرد. سوژه‌ها باید بین "باکلاس شدن" و "بی‌عرضگی" یکی را برمی‌گزینند. دکتر رفیع پور از نگاه جامعه‌شناختی، وضعیت این تحول نگرش را به‌خوبی بیان می‌کند:

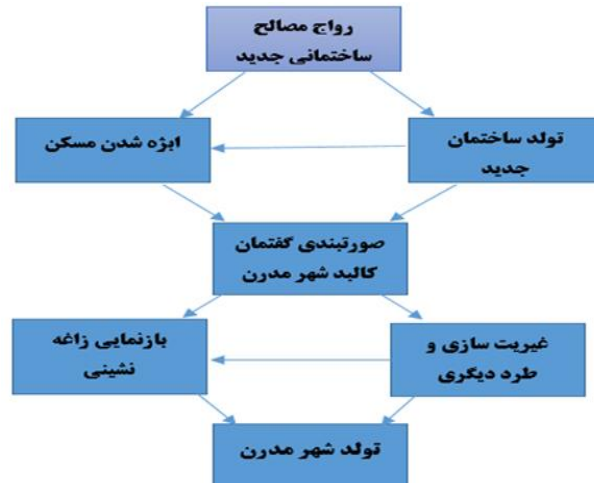
"اگر کسی در این مسابقه (تغییر مسکن) شرکت نکند و نخواهد که چشم‌بسته مانند دیگران پیرو این هنجارهای تحمیلی (گفتمان) باشد، به‌عنوان شخصی "بی‌عرضه" و "ناتوان" از جانب دوستان و اقوام و حتی زن و فرزند خود به‌گونه‌ای توبیخ خواهد شد. در نتیجه فشارهای هنجاری برای پیروی از ارزش‌های مادی تعیین‌شده از سوی قشر بالا ایجاد می‌شود" (به نقل از کامروا: ۳۰).

بدین ترتیب مسکن جدید به‌منزله‌الگو و مُعرف شهر، بر فضاها تحمیل گردید، هنجار تلقی شد، حقیقت را در اختیار گرفت و حق سخن گفتن را برای خود حفظ نمود؛ هندسه و نظم را در خود محصور ساخت و بدین گونه نماینده نظم و هندسه شهری تلقی گردید. در نمای کلی نیز، منازل نهادها و ادارات دولتی؛ به‌عنوان معرف الگوی فیزیکی محلات و شهر مدرن قد علم کردند، که حاوی همه گزاره‌های شهر آرمانی می‌باشند؛ گزاره‌هایی مانند: ساختمان‌های مدرن، طراحی شطرنجی، خیابان‌های پهن، قابل‌شمارش و روئیت‌پذیر؛ که در نهایت کنترل افراد به‌واسطه فضا را سهولت می‌بخشد. مابقی محلات و فضاها باید رنگ می‌باختند. مسکن اگر بر معماری و مصالح بومی پافشاری می‌کرد، جایگاه زاغه‌نشینی را می‌یافت، در نتیجه، ناهنجار تلقی می‌شد و سزاوار مجازات بود.

هر ساختمانی که بر پایه بتن، آجر، آهن، و از این دست مصالح تولید نمی‌شد، دیگر نه شهری می‌بود، و نه مستحق استفاده از امکانات شهر؛ این نوع مساکن برای گفتمان نه‌تنها بی‌سلاح و بی‌آزارند، و هیچ حقیقتی را نمایندگی نمی‌کنند، بلکه، به شکلی رمزی و نمادین برای حفظ تمایز و برتریت شهر- با تعریف جدید آن زمان- بر سایر فضاها تلقی می‌شدند. مساکن تغییرنیافته، درس عبرتی بودند برای دیگران مقاوم؛ دیگران متفاوت باید وجود داشته باشند، تا فرایند تقسیم‌بندی و نخواهندگی معنا پیدا کند؛ این همان اصل ملازمت قدرت و مقاومت در دیدگاه فوکو می‌باشد. در این بین، مساکنی که به هر دلیلی پوست‌اندازی نکرده‌اند، هشدار می‌دهند: آن‌هایی که در برابر تغییر مصالح مقاومت می‌کنند به لشکر "دهاتی‌ها" تبعید خواهند شد؛ و در طول مسیر تبعید، کارگزاران گفتمان در غالب محقق، برجسبی‌های گوناگونی بر بدن‌ها آن‌ها حک نموده، و همه کاسه کوزه‌های شهر را سر آن‌ها خراب خواهند کرد؛ زاغه‌نشینان، کپرنشینان، حلبی‌آبادها و حصیرنشینان، نمونه‌هایی از برجسب‌های گفتمان شهر مدرن هستند که بر بدن دیگران متفاوت حک شده‌اند؛ و آپاندیز شهر، هنجارشکن، لکه‌های سیاه شهری، نمونه‌هایی از جرم‌هایی است که متهمین اصلی آنان هستند.

دهه ۵۰ به بعد مساکن، آماج قدرت/ دانش گفتمان شهر مدرن قرار گرفتند؛ روئیت‌پذیری و دیدن مسکن، راه مداخله در آن‌ها، کنترل و رام کردنشان را استوار ساخت، و طی چند دهه، مسکن و هر نوع ساختمانی که ترسیم نشده و نیم‌رخ از آن در دست نباشد، اجازه حضور در شهر را نداشت؛ از شروع دوره مدرنیته تاکنون، "تفاوت" در شهر به‌دقت زیر نظر گرفته شد؛ "شهرسازی" با تصاحب دیگری متفاوت، هرگونه امر تفاوت را از حضور در عرصه عمومی شهر منع کرد، و آنچه متفاوت است در خانه‌ها محبوس ماند. اساساً نظام فکری و عملی مدرنیته، به تفاوت سوءظن دارد؛ مدرنیته، "دیگران" را به شکل تهدید احساس می‌کند، و فویبای دیگری متفاوت، همواره از مهم‌ترین مشغله‌های فکری مدرنیته می‌باشد. بدین ترتیب، شهرسازی بعدها حاکمیت خود را به درون خانه‌ها نیز تسری داد؛ تفویض اختیارات به نهاد شهرداری جهت اعمال قدرت، اجازه ساخت‌وساز درون منزل را نیز از صاحبان منازل سلب نمود. حتی الامکان نباید چیزی از چشم گفتمان مخفی بماند، خانه باید در نقشه گفتمان کشف حجاب کند و همه اسرار آن در برابر مهندسان برملا شود. بدین ترتیب خانه در برابر قدرت خیره نقشه، نای ایستادن را از دست داده، و بر صفحه کاغذ گفتمان، تمام خطوط چهره خود را عرضه نمود. خانه‌ای

که تا دیروز با لایه‌هایی از محرمیت پنهان شده بود، امروزه خواسته و ناخواسته، تمام راز و اسرار خود را در به دستان نقشه‌کشان سپرد، زیرا آنان که معماری و شهرسازی خوانده‌اند، طبیب فضا شده‌اند و در محضر پزشک محرمیت فرومی‌ریزد. همه اجزاء خانه، راه‌پله‌ها، سایبان‌ها، انبارها، اتاق‌ها و... باید مطابق میل و سلیقه گفتمان چیده شوند، هر کس چیزی را مخفی کند، در محضر **قانون ماده صد** مجرم شناخته می‌شود و باید غرامتی را به‌عنوان اقدام علیه امنیت گفتمان پرداخت کند.



شکل ۲. فرایند تولد شهر مدرن به‌مثابه کالبد

افراد نه تنها باید آن چیدمان فضایی تحمیل شده را بپذیرند، بلکه، -در مقام سوژه‌های گفتمان- بابت این لطف و عنایت گفتمان، باکمال رضایت و امتنان پول پرداخت می‌کنند. گفتمان شهر مدرن، سوژه‌هایی را برای استقرار نظام خود خلق نمود، و مردم را مجاب کرد که با طیب خاطر حق‌الزحمه خدمت مهندسان به گفتمان را نیز بپردازند. زیرا، خانه‌ای که بر پایه نقشه مهندسان ساخته نشود و روی میز کار آن‌ها لخت نشود، کاشانه‌ای محسوب نمی‌شود. نه حق داشتن تأسیسات (آب، برق و گاز) دارد، نه حق استفاده از تجهیزات را دارد، و نه حق سخن گفتنی؛ هم مطرود بود، هم مردود بود و هم به سکوت واداشته می‌شد. البته حق سخنوری بر عهده نهادی دیگر از نهادهای مهم مدرنیته است، نهاد قدرتمندی به نام **دانشگاه**؛ هر کسی بخواهد از نعمت سخن گفتن - ولو از خود- بهره‌بردار، باید از پل دانشگاه بگذرد.

نتیجه‌گیری

درک و تجربه شهر به‌صورت کنونی، نتیجه فعل و انفعالات پیچیده و شرایط متفاوت در طول چند دهه اخیر می‌باشد. به عبارتی اگر شرایط متفاوتی در شکل‌گیری شهر مدرن فراهم می‌شد، قطعاً ساختارهای کالبدی، اجتماعی، اقتصادی و... شهر نیز به‌گونه‌ای متفاوت رقم می‌خورد، و به تبع شرایط، امکان داشت درک و تجربه متفاوتی از شهر کنونی حاصل می‌شد. بنابراین در مطالعه شکل‌گیری و تحولات شهری نباید در دام مطلق‌گرایی و تکامل‌گرایی سطحی افتاد؛ شهر پدیده‌ای است بسیار پیچیده، کثیرالعلل و ممکن‌الوجود است و نمی‌توان علتی خاص (شیوه تولید، شیوه مصرف، دولت، وابستگی، استعمار و...) را بر پیکر وجود آن چسباند. در کالبد شهر مدرن، به‌ندرت می‌توان ژن‌هایی بارزی از شهر سنتی یافت؛ و نمی‌توان شهر مدرن را فرزند ناخلف شهر سنتی تلقی نمود.

از اوایل ورود مدرنیته به ایران تاکنون، گفتمان‌های مختلفی شهر مدرن در ایران نیز شکل گرفت. از آن زمان تاکنون گفتمان‌های متفاوتی، هویت بخشی شهر مدرن در ایران را به عهده گرفتند. در گفتمان اول، دال "شهر" معادل تولید "کالبد و فیزیکی" خاص درک و تجربه می‌شد. شهر باید شکل و مصالح خاصی را دارا باشد، و مطابق چنین درکی، "شهر شدگی" با تغییر مصالح ساختمانی و معماری معابر محقق می‌گردد. در آن گفتمان، مصالح ساختمانی به‌عنوان "دال مرکزی" معرفی شد، و دیگری شهر مدرن نیز باید بر اساس همان دال مرکزی معرفی و بازنمایی گردید. بدین ترتیب زاغه‌نشینی، حلبی‌آباد، کپرنشینی و امثالهم، که مشخصاً به نوع مصالح به‌کاررفته در ساختمان اشاره دارند، به‌عنوان "دیگری" ناهنجار شهر مدرن در مرحله اول تولد، معرفی و بازنمایی گردید.

با توجه به پیش فرض‌های تحقیق، تحولات شهری در یک رابطه قدرت گفتمان‌های متعدد صورت گرفته است. یکی از گفتمان‌های مؤثر در تولد شهر مدرن، گفتمان مسکن می‌باشد. گفتمان مسکن جهت ارائه شناختی از کالبد شهر مدرن به ایفای نقش پرداخت. گفتمان مسکن برای صورت‌بندی خود، به بازنمایی زاغه، کپر، اطاق و...، به‌عنوان دیگری مبادرت ورزید. بدین ترتیب بر ساخته شدن زاغه‌نشینی و هم‌خانواده آن، دو هدف گفتمان را عملی کرد؛ از یک‌سو؛ منجر به شکل‌گیری معرفتی از چستی و چگونگی شهر مدرن به‌عنوان یک امر مسلم و بدیهی شد؛ و از دیگر سو؛ حقانیت کالبد جدید شهر مدرن از طریق طرد دیگری (زاغه) را موجب گردید.

در نهایت لازم به یادآوری است که هرگونه سخن گفتن از زاغه‌نشینی، حاشیه‌نشینی، اسکان غیررسمی {عجالتاً بپذیریم که در "دیگری" بودن شهر مدرن مشترک‌اند}، در جهت تثبیت و بازتولید گفتمان شهر مدرن و طرد آن‌ها انجام‌وظیفه می‌کند. به عبارتی، استعمال واژه‌های زاغه، حاشیه، سکونتگاه غیررسمی و... به‌مثابه صحه گذاشتن به دیگر بودگی آن‌ها، به‌عنوان پدیده نامتعارف است؛ حتی اگر در جهت دفاع از آن‌ها مطرح شوند؛ بنابراین حتی آن تحقیقاتی که در پی نشان دادن تبعیض روا شده، یا اجحاف صورت گرفته در حق آن‌ها نگاه‌شده‌اند، در بهترین حالت، بازتولید و ترویج چنین دانشی انجام‌وظیفه می‌کنند. زیرا زاغه، حاشیه، غیررسمی و...، دال‌هایی برخاسته و بر ساخته از گفتمان شهر مدرن می‌باشند، و تنها در درون گفتمان شهر مدرن، بدین گونه درک و فهم می‌شوند، و هیچ‌گونه رابطه ماهوی بین دال و مدلول زاغه‌نشینی وجود ندارد. در عوض می‌بایست تحقیقاتی پاس داشته شوند که مفاهیم و مفروضات اساسی چنین تقسیم‌بندی‌هایی را زیر سؤال ببرند.

منابع

- ادوراد، سعید. ۱۳۷۷. شرق‌شناسی. ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ایراندوست، کیومرث. ۱۳۸۹. سکونتگاه‌های غیررسمی و اسطوره حاشیه‌نشینی. تهران: انتشارات شهرداری
- باور، سیروس. ۱۳۸۸. پیدایی معماری نو در ایران. تهران: نشر فضا.
- برمن، مارشال. ۱۳۷۹. تجربه مدرنیته. ترجمه مراد فرهاد پور. تهران: نشر طرح نو.
- رهنمایی، محمدتقی؛ شاه‌حسینی، پروانه. ۱۳۹۲. فرایند برنامه‌ریزی شهری در ایران. تهران: انتشارات سمت.
- دیوید کوزنز هوی و دیگران. ۱۳۸۰. فوکو در بوته نقد. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.

- حسامیان، فرخ و همکاران. ۱۳۸۳. شهرنشینی در ایران. چاپ چهارم. تهران: انتشارات آگه.
- سجویک، پیتز. ۱۳۹۰. از دکارت تا دریدا. ترجمه محمد رضا آخوندزاده. چاپ دوم. تهران: نشر نی.
- شاطریان، محسن و همکاران. ۱۳۹۲. اسکان غیررسمی در حال گسترش. کاشان: انتشارات دانشگاه کاشان.
- شاه‌حسینی، پروانه. ۱۳۹۳. سیر تحول اسکان غیررسمی. چاپ دوم. تهران: انتشارات سمت.
- شورچه، محمود. ۱۳۹۶. جغرافیای شهری معاصر مبانی و کاربرد. تهران: انتشارات پرهام نقش.
- شورچه، محمود. ۱۳۹۴. فوکو، فضا و برنامه‌ریزی. تهران: انتشارات پرهام نقش.
- فوکو، میشل. ۱۳۸۰. نظم گفتار. ترجمه باقر پرهام. چاپ دوم. تهران: انتشارات آگاه.
- فلامکی، محمد منصور. ۱۳۹۱. باززنده سازی بناها و شهرهای تاریخی. چاپ دهم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فلامکی، محمد منصور. ۱۳۸۶. وجود و آینده مراکز مسکونی تاریخی. چاپ دوم. تهران: نشر فضا.
- فلامکی، محمد منصور. ۱۳۸۹. گستره‌های معماری. تهران: نشر فضا.
- فوکو، میشل. ۱۳۹۰. باید از جامعه دفاع کرد. ترجمه رضا نجف‌زاده. چاپ اول. تهران: انتشارات رخ داد نو.
- فوکو، میشل. ۱۳۹۲. b. دیرینه‌شناسی دانش. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. چاپ اول. تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. ۱۳۹۲. a. تولد پزشکی بالینی. ترجمه فاطمه ولیانی. چاپ اول. تهران: نشر ماهی.
- فوکو، میشل. ۱۳۹۴. a. تاریخ جنون. فاطمه ولیانی. چاپ دوازدهم. تهران: نشر هرمس.
- فوکو، میشل. ۱۳۹۳. a. انضباط و تنبیه. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشرنی، چاپ دوازدهم، تهران.
- فوکو، میشل. ۱۳۹۳. b. تئاتر فلسفه. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. چاپ چهارم. تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. ۱۳۹۴. b. اراده به دانستن. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. چاپ دهم. تهران: نشر نی.
- کامروا، محمدعلی. ۱۳۹۱. شهرسازی معاصر ایران. چاپ چهارم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- گنجی، محمدحسن. ۱۳۶۶. جغرافیا در ایران از دارالفنون تا انقلاب. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- مشهدی‌زاده دهاقانی، ناصر. ۱۳۸۱. برنامه‌ریزی شهری در ایران. تهران: انتشارات دانشگاه علم و صنعت.
- مؤمنی، مصطفی. ۱۳۷۷. پایگاه علم جغرافیا در ایران، جلد اول. تهران: انتشارات فرهنگستان علوم.
- نظریان، اصغر. ۱۳۹۲. پویایی نظام شهری ایران. چاپ چهارم. تهران: انتشارات مبتکران.
- Crang, M. and Thrift, N. 2000. **Thinking Space**. London: Routledge.
- Paul Carter. 2018. a **postcolonial turn in urban ethnography**. Article in Postcolonial Studies 21(3):1-14 · June 2018
- Garth Myers. 2014. **Changing the flows of ideas about cities in a postcolonial urban world**. Article in Singapore Journal of Tropical Geography 35(1) · March 2014
- Aitken, Stuart & Valentine.G. 2006. **Approches to Human Geography**. Oxford: Elsevier.
- Harrison, Paul. 2006. **Poststructuralist Theories**. In Approches to Human Geography. Edited by Stuart Aitken and Gill Valentine, 122–136. London: SAGE, 2006.
- Murdoch, Jonathan. 2006. **Post-structuralist Geography**. London: SAGE.
- Wylie, John. 2006. **Poststructuralist Theories, Critical Methods and Experimentation**. In Approches to Human Geography. Edited by Stuart Aitken and Gill Valentine, 298–311. London: SAGE.
- Phillips, M. 2010. **Postmodernism**. In Encyclopedia of Geography. Vol. 5. Edited by Barney Warf, 2264–2269. London: SAGE.
- Cresswell, Tim. 2013. **Geographical Thought: A Critical Introduction**. Chichester, UK: Wiley.

- Gregory, D. 1994. **Geographical Imaginations**. Oxford: Blackwell.
- Doel, M. .2000 .**Un-glunking geography; spatial science after Dr Seuss and Gilles Deleuze**; Thinking spsce. London: Routledge. 117-35
- Doel, M .2004. **Poststructuralist geographies: the essential selection, Envisioning Human Geographies**. London: Arnold. 279-89
- Henderson, G. and Waterston, M. 2009 .**Geographic thought: a praxis perspective**. Roulledge.
- Osborne, T. and Rose, N. 2004. **Spaial phenomenotechics**; making space with Charles Booth and Patrick Geddes, Environment and planning, Society and Space, 22: 209- 28